

یادداشتی از زهرا محمدی؛

فریب زرق و برق کتابفروشی ها را نخورید

چند صبحی است بخاطر تخصص و رزومه‌ام و از طرف دیگه بخاطر علایقم دنبال کار توی کتابفروشی می‌گردم و از همین بابت فرم استخدام تمام کتابفروشی‌های شهر رو پر کردم. خب طبیعتن قبل از این کار سری به اون مکان‌ها زدم تا ببینم که شرایط چند چند و به نفع کیه؟

به گزارش خبر، زهرا محمدی در یادداشت ارسالی با موضوع "فریب زرق و برق کتابفروشی ها را نخورید" به پایگاه خبری گزارش خبر آورده است؛ هنوز هیچ کدوم از فرم‌ها تاثیر جادویی رو نداشته و هیچ‌کدوم با من برای همکاری تماس نگرفتن. خوشم اومد کلمه‌ی هنوز چقدر به جمله امید تزریق کرد.

جونم براتون بگه که توی یکی از همین لوکس‌ترین فروشگاه‌ها یک بخش داشتن به اسم پرفروش‌های هفته! خب این خیلی نظر من رو جلب کرد شبیه بخش تخفیف ویژه‌ی فروشگاه‌های زنجره‌ای بود، پس درسته! کار خودش رو کرده!

البته بگم که واسه دیدن این بخش اصلن نیاز نیست خودتون رو اذیت کنید و سری به کتابفروشی بزنید، اینفلوئنسرهای دست چنم شهرمون حتمن جلوی اون قفسه یدونه عکس رو که دارن! طبیعیه!

چون نورش از بقیه‌ی کتابفروشی بهتره. بگذریم این قفسه پر بود از کتاب‌های روانشناسی‌زرد و رمان‌های سبز و اشعاربنفش، خلاصه بخوام بگم بهتون هرآن چیزکه در زندگی ناچیزمان نباید بخوانیم.

که متاسفانه از دوستان کتاب‌خونم هم حتا می‌شنوم که درآمد کتابفروشی از همین راه‌هاست، سخت نگیر، طبیعیه! یک بزرگی میگه: از وقتی همه چیز واسمون عادی می‌شه جلوی فکر کردنمون هم گرفته می‌شه!

بخش دیگه‌ی کتابفروشی‌ها که در بدو ورود با اون مواجه هستین "سلام، خوش آمدید روزتون بخیر" تصنعی فروشنده‌های اونجاست که با ورتون به یک فروشگاه لوازم بهداشتی یا کالای خواب هیچ فرقی نداره.

خب من چطور می‌تونم باور کنم این آدم‌ها اینقدر خاص و متفاوت بودن که بلافاصله بعد از پر کردن فرم باهاشون تماس گرفته شده جهت همکاری؟ باشه! باشه!

قبول می‌کنم این شرایط کاری و از طرف رییس به اون‌ها القا شده و لعنت به سیستم سرمایه‌داری و مرگ بر مستبدان جهان‌خوار و از این شلوغ‌بازی‌ها؛ بازم بماند که من شناخت نسبتن دوری از بعضی از اون کتابدارهای خاص دارم، اما چرا جای کتاب‌ها رو تو قفسه بلد نیستین! جا داره همین‌جایک خاطره‌ی کوچک واستون تعریف کنم. فکر کنم همتون می‌دونید که اولین صفحات کتاب یه جایی داره به اسم شناسنامه، خب توی این شناسنامه طبیعتن همونطور که از اسمش برمیاد تمام مشخصات لازم و ملزوم اون بسته زبون، من جمله موضوعش نوشته شده؛ کتاب مورد نظر من در خاطره‌ی مذکور جلوی موضوعش به فارسی سلیس نوشته شده "جامعه‌شناسی" طبیعتن باید در قفسه‌ی جامعه‌شناسی یک جایی رو اشغال کرده می‌بود!

کتابدار بعد از سرچ فرمودند که ما این کتاب رو داریم! خب چه عالی! حالا من بگرد، اون بگرد، کل مجموعه‌ی فرهنگی بسیج شده بودیم که کتاب رو پیدا کنن و من هم یک ریز تکرار می‌کردم موضوعش جامعه‌شناسی! بعد از تلاش گروهی هممون کتاب به خیر و خوشی پیدا شد! شایان ذکر است که این اولین و آخرین تجربه‌ی این‌چنینی من در خرید کتاب نبوده.

یا مثلاً باید بهتون بگم از کتابدار دیگه‌ای که وقتی یکی از مجموعه مقالات مجله‌ی ارغنون تحت عنوان "مرگ" رو توی دستم دید، فرمودند: دارک (Dark) می‌خونی؟ منم تمام تعجب رو قورت دادم و بهشون توضیح دادم که کتاب درمورد چی هست. ولی آخه مگه اومدیم بستنی فروشی؟ مگه ما کتاب دارک داریم؟ من آدم مو از ماست بیرون بکشی هستم، قبول! اما واقعن از یک کتابفروش توقع دارم اصطلاحات مربوط به کارش رو بلد باشه حداقل! تو فضای مجازی یکی دیگه از این دوسداران کتاب در شیراز و کتابخون و کتابفروش رو میشناسم با چند کیلو فالور واقعی که مشغول به کار معرفی کتاب هستن، خب چقدرم عالی! اما دوست عزیز کاش جملاتون از جملات پشت جلدی و ویکی‌پدیایی فراتر می‌رفت شاید اینجوری یکم آدم ترغیب به پرداخت اون هزینه می‌شد و بلاخره بعد از چرخ توی اینستاگرام یک کتاب هم می‌خوند.

اگر بیشتر از این توضیح بدم تعداد بیشتری دشمن واسه خودم دست‌وپا خواهم کرد! و احتمالن توی هیچ کتابفروشی نتونم حتا خرید کنم، چه برسه به همکاری!

خلاصه همه‌ی اینا رو نگفتم که بگم من خوبم و بقیه بد، گفتم که بگم وضع فرهنگمون اگر خرابه بخاطر اینه که وضعیت فرهنگمون خرابه!

در آخر نمی‌دونم چی باید بگم چون خیلی مونده به آخر! فقط می‌دونم که همه چیز باید با کمک خودمون درست شه، شما بهتر از من می‌دونید که نجات دهنده در گور خفته است! و امیدوارم هرکس توی جای خودش باشه یا لاقل هرکسی در جای دیگری، کارش رو درست انجام بده!